

رشد اقتصاد سرمایه‌داری و تشدید سیاست‌ورزی قومی

بخش دوم

آزاد

به هر اندازه کوچ از روستاها به حواشی شهرها تشدید می‌گردد، به همان پیمانہ بیگانگی و فاصله از سیستم کار سنتی شیوه‌ی تولید و چگونگی امرار معیشت متحول می‌گردد، اما عادات، فرهنگ و باورهای اعتقادی تازه واردان به حواشی شهرها کماکان تا مدتها مظاهر روستایی خود را حفظ می‌نمایند.

اقشار وسیع دهقانان بی زمین، کم زمین و یا فقیر با رانده شدن از روستاها و جابجایی در حواشی شهرها، به تدریج به دست فروشان بازار، دکانداران خرده پا و یا صاحبان وسایط کوچک ترانسپورتی (موتور ریکشا، تاکسی و...) کارگران روزمزدی، کارگر در بخش خدمات ادارات دولتی و موسسات شخصی (خصوصی)، اماکن و غیره تبدیل گردیده و به تدریج با آشنایی به زندگی طبقات بالا و زندگی مدرن، از یکطرف و ستم و اجحاف مقامات دولتی و موسسات خصوصی از دیگر جانب، برخوردار و به نارضایتی شان افزوده می‌گردد.

در این میان بویژه فرزندان دانش آموخته عناصر روستایی که بعد از ورود به دانشگاه به مظاهر ستم و انواع تبعیض در جریان ورود به صنوف درسی، امتحانات، خوابگاه، امکانات بورسیه و بویژه اشتغال و کاربایی با پوست و گوشت و استخوان برخورد، با بینش جدید بار دیگر وارد چرخه‌ی زندگی اجتماعی سیاسی گردیده و اکثریت این دانش آموخته گان به عناصر عقده‌مند نسبت به نظام مبدل می‌شود.

اگر در گذشته بنابه کثرت نفوس در روستاها و ستم و اجحاف طبقات بالا، بویژه ملوک‌های طوایف و صاحبان اراضی، منابع آب، علفچر، هیزم‌گاه و عناصر با نفوذ فرهنگی از نوع روحانیون محلی و سادات با نفوذ، اقشار ناراضی به نظام را عمدتاً دهقانان، مالداران، کسبه کاران و بزازان دوره گرد روستایی تشکیل میداد، این بار آن نارضایتی در شهرها تمرکز یافته و اقشار مختلف با ایجاد اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، نهادها و احزاب نامرئی و مرئی به...

صفحه‌ی ۵



"آب باریک" را طبیعت بلعید

تا کی دست به دامان
"جامعه‌ی جهانی"؟

کهر — بهرام آموئیایی

بدخشان می‌گیرید، اما نه از درد انتحار و ترور "برادران ناراضی"، بلکه از عمق بیدادی که طبیعت ستمگر و ظالم در حقاش کرده است. این جمله‌ها شاید بتواند بخش کوچکی از فاجعه‌ی بزرگ ارگو را به تصویر بکشد. اما فکر نکنم هیچ زبان و ادبیاتی این توانایی را داشته باشد که ته و عمق درد جانسوز ناشی از مرگ ۲۷۰۰ باشنده‌ی روستای "آب باریک" را که اکنون زیر خاک بی‌رحم دفن شده اند، به درستی ترسیم کند. فاجعه عمیق‌تر از آنست که بتوان با زبان محدود، قیدشده و

ناقص انسانی بیانش کرد.

صفحه‌ی ۶

فرهنگ سیاسی، اساس تحکیم دموکراسی

فایز

حاکمیت قانون، حقوق بشر و پذیرش آزادی‌های دینی از سوی مردم و نخبگان، پیش‌شرط‌های تحقق دموکراسی است. فرهنگ سیاسی نه تنها باعث پیدایش دموکراسی در جامعه می‌گردد بلکه، در تحکیم مردم‌سالاری در آن جامعه نقش به سزایی دارد. برای توسعه‌ی فرهنگ سیاسی و برای حفظ و تحکیم دموکراسی، ما باید تمام عادت‌واره‌های خود را در پرورش ارزش‌های دموکراتیک و نهادهای سیاسی دموکراتیک سوق دهیم. بیت‌هام و بوبل ارزش‌های دموکراتیک را شامل اعتقاد داشتن به کسب قدرت از طریق رقابت سالم در انتخابات، پاسخ‌گویی حکومت به مردم، تساوی حقوق انتخاب و نامزدشدن، تضمین قانون جهت حفظ حقوق مدنی و سیاسی، تضمین آزادی‌های اولیه چون آزادی بیان، آزادی اجتماعات، امنیت فردی و آزادی مهاجرت، نوسازی اجتماعی به عنوان برنامه‌های اصلی نظام و کثرت‌گرایی می‌داند. نظر به دیدگاه‌های فوق دیده می‌شود که گزاره‌ی اصلی نظریه‌ی فرهنگ سیاسی، درونی‌شدن ارزش‌های ناظر بر آزادی، ...

صفحه‌ی ۷

فرهنگ سیاسی را می‌توان فرع بر تعریف کلی فرهنگ که از سوی تیلور ارائه شده است، دانست. در تعریف تیلور، فرهنگ کل پیچیده‌ای شامل آگاهی‌ها، باورها، هنرها، اخلاقیات، قانون، عرف و تمامی دیگر قابلیت‌ها و عاداتی است که انسان به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند. به همین ترتیب به گفته‌ی دیاموند، "باورها، نگرش‌ها، ارزش‌ها، ایده‌آل‌ها، احساسات و ارزیابی‌های افراد درباره‌ی نظام سیاسی و نقش خود افراد در این نظام را فرهنگ سیاسی گویند". اما مؤلفه‌هایی که اکثریت نظریه-پردازان بر وجود آن‌ها در نظام‌های دموکراتیک اتفاق نظر دارند، عبارت‌اند از: حکومت با رضایت عامه، پاسخ‌گویی در برابر عموم مردم، قانون اکثریت آراء، پاس داشتن حقوق اقلیت‌ها، حکومت مشروطه، آزادی انجمن‌ها، همزیستی با مخالفان و پافشاری بر حقوق و آزادی‌های مدنی. سیمور مارتین لیپست یکی از جامعه‌شناسان توسعه معتقد بود که دموکراسی به فرهنگ حمایت‌کننده نیاز دارد و پذیرش آزادی بیان، آزادی رسانه‌ها، حقوق احزاب مخالف،

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان

(از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

عبدالخالق آزاد

هزاره‌ها و جنگ‌های خونین داخلی

جغرافیای صعب‌العبور و کوهستانی هزاره‌جات (هزارستان)، اولین ساحه‌ی وسیع اراضی بود که در جریان سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ از کنترل دولت خارج و به دست مردم قرار گرفت.

عکس العمل هزاره‌ها برای جانشینی نظام دولتی که به شکل شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان تبارز نمود، به دور از هر گونه مداخله از بیرون صورت گرفت. این حرکت که توسط اعیان آن جامعه راه اندازی شد، به زودی از برون آماج حملات تبلیغی و نظامی قرار گرفت. انگیزه اصلی برای جلب نیرو برای مخالفین شورای اتفاق را موضوع مالکیت ارضی و آب تشکیل میداد. در این میان جلب دهقانان برای پیشبرد مبارزه و حفظ منطقه در محوریت کار قرار داشت. شعار تا میر و ملک کفن نشود، وطن نشود، که نوعی مکمل ولی با پوشش دینی و مذهبی توسط پاسداران جهاد در تقابل با شورای اتفاق صورت میگرفت، در جریان...

صفحه‌ی ۷



بخش دهم

هویت‌های قومی و بازار سیاست در افغانستان



پوشش‌های مانقو و غیره برای زنان و یا حتی کفش و کلا و نعلین هم می‌تواند، در بیان هویت‌های قومی برای دست‌اندرکاران بازار اقتصادی قابل توجه بوده و موضوعات مرغوب قلمداد گردد. بنابراین هویت‌های قومی به تدریج به تابوهای تبدیل می‌گردد که توجه سیاست‌ورزان این سرزمین به دامن زدن به آن ایجاد یک هویت ملی و فراگیر را به مشکل دچار ساخته و انرژی منفی ذخیره‌ی برای ایجاد آن به گونه‌ی نهایت زیان بار برانگیخته و تعارض میان هویت‌ها را عمر طولانی میدهد.

به کالاهای مشخص و معین، بازار مصرف آن کالاها را با عرضه‌ی کیفیت‌های متنوع (در رنگ آمیزی پارچه، تنوع و جذابیت رنگ لنگی، چین، تسیب، پکول و غیره) از آن کالا دامن زده و با تشویق مصرف آن کالاها، به سرمایه‌ی پولی شان می‌افزایند. در این بازار آشفته، خود به خود به تدریج هویت ملی زیر فشار هویت قومی قرار گرفته و به نفع آن جا خالی نموده و زمینه را برای تفرقه و نفاق ملی مساعد تر می‌سازد. و یا پیامد این بازی سبب می‌گردد تا تعریف مشخص و قابل قبول از

مردن که هرروز بیشتر از پیش مشکوک و غیرقابل اعتماد به نظر می‌رسد، این موضوع را هم در هاله‌ی ابهام پوشانیده است. چون هویت‌های قومی به هویت‌های چندگانه تقسیم گردیده و تکیه روی هویت‌ها از جانب سیاست‌ورزان این سرزمین مستقیماً متناسب به کمیت نفوس (رای) و وسعت جغرافیای و یا وجوهای مشترک فرهنگی ارتباط می‌گیرد، از آن رو احساس تعلق خاطر و امتیاز دهی سرزمین هم نه بر اساس احساس عواطف و حقوق بشری شهروندان کشور، بلکه به انگیزه‌های سودجویانه و ابزاری ارتباط می‌گیرد، لذا این طرز برخورد خواهی نه خواهی این پروسه (ملت-دولت سازی) را در جهت متضاد تغییر جهت داده و فاصله‌ی را که باید در جریان زمان اندک و کوتاه سازد، وسعت داده و طولانی می‌سازد. چون سیاست‌ورزان قومی از هویت اقوام مربوط شان به مثابه کالا در بازار سیاست بهره برداری می‌نمایند، آنان دقیقاً بر مبنای نیازمندی شان به این کالا، آن را همانند یک ماهی گیر توانا وارد بازار نموده و بر اساس تقاضای بازار سیاست آن را عرضه و یا احتکار می‌نمایند. در این اواخر سودجویی و بهره برداری سیاسی از هویت قومی به حدی انکشاف نموده که سیاست‌ورزان این کشور حتی در مراودات سیاسی و سفرهای کمپاینی شان هم از هویت فرهنگی و حتی پوشش لباس و شئونات اجتماعی اقوام

در این اواخر پافشاری روی هویت‌های قومی و بهره برداری از هویت‌های قومی جز لاینفک کار سیاست‌ورزان افغانستانی بوده است. اگرچند توزیع اقوام و سکنا در جغرافیای معین قومی در بساجهات، این موضوع را به سوژه‌ی مهم سیاست‌ورزی در بازار سیاست برای سیاست‌ورزان افغانستانی با اهمیت ساخته است؛ اما این موضوع بویژه پس از شکل‌گیری حکومت مجاهدین در پشاور و حذف یا نادیده انگاری بسیاری از هویت‌های قومی و فرهنگی بیشتر تشدید گردید. از آن به بعد دفاع از هویت‌های قومی، فرهنگی به شکل مسلحانه وارد عرصه‌ی سیاست شده و این منازعه سبب گردید تا موضوع رسیدن به قدرت سیاسی حول محور قومیت تمرکز یابد.

اگرچند این موضوع پیشینه دور تاریخی داشته و فشار سیاسی برای سلب هویت‌های فرهنگی و قومی، این موضوع را پایه‌ی تاریخی داده، ولی پس از شکل‌گیری حکومت مجاهدین، تکیه روی تعلق‌های قومی برای تبارز هویت و بقای فزیکتی اقوام، خود به یک امر معمول سیاسی تبدیل شده است. در این مورد اگر عمدتاً رهبران جهادی برای ایجاد پایه‌های اجتماعی، از دیگر نخبگان سیاسی فرهنگی جلوتر بوده ولی هم اکنون در کنار آنان تکنوکرات‌ها و بروکرات‌های غرب دیده هم در جولانگاه میدان سیاست، از این سوژه بهره برداری سیاسی آغاز کرده اند.

کمپاین انتخاباتی اخیر نشان دهنده‌ی این موضوع است که سیاست‌ورزان افغانستان برای هر جغرافیای قومی مطابق ذوق و سلیقه‌ی اقوام ساکن در آن نواحی به مبارزات انتخاباتی پرداخته و برنامه‌های شان را مشخص منطقی و قومی عرضه نمودند. یکی جوزجان را به مرکز تلاقی شاهراه ابریشم عهد کهن تبدیل می‌نماید و دیگری بامیان، قندهار و یا غور و چغچران را به مرکز تبادل‌ه‌ی کالای صنعتی مبدل می‌سازد.

تکیه روی برنامه‌های قومی و اتکای سیاسی روی هویت‌های قومی که تا حدودی معین باب طبع قدرت‌های فرامرزی است، بهر اندازه انکشاف یابد، گسست و فاصله اجتماعی میان هویت‌های رو به ازدیاد را که بسیاری شان به احیای مجدد روی آورده، وسعت داده و زمینه‌ی تقویت و یا ایجاد هویت ملی فراگیر و فرا قومی را فشار می‌دهد. چون زیربنای هویت ملی که معمولاً حول جغرافیای واحد، زبان، دین و پیشینه‌ی زیست و حیات تاریخی اقوام و ملل ساکن در یک جغرافیای تاریخی می‌چرخد، از گذشته دور (عهد خانوادگی) طرزی و حکومت امانی) به گونه‌ی نامطلوب برای بسیاری اقوام تیوریزه و یا توجیه گردیده است، بناً اعتماد سازی بزرگ روی آن محورها که اغلب در گذشته به مثابه‌ی ابزار فشار از جانب یک ساختار هویتی برای حذف ساختار هویت دیگران بهره برداری گردیده، تا حدودی زمان بر و نیازمند فداکاری بزرگ و هماکنون چندان در دسترس به مشاهده نمی‌رسد. از آن سبب به وضوح می‌توان ادعا کرد که فرایند ملت‌سازی در این کشور پروسه‌ی است طولانی و حوصله‌افزا که به این زودی چندان محتمل به نظر نمی‌رسد.

از جانب دیگر، انتظار می‌رفت که بازتاب فرایند جهانی شدن در این کشور، پروسه‌ی دولت-ملت سازی را سرعت داده و جلو تعارض قهری میان هویت‌ها را مسدود سازد، اما برنامه‌ی سیاست‌ورزان دنیای

نگاهی به معاهدات و ...

علیه انگلیس منعقد نموده و عمل شده است، من نیز همانها را قبول نموده و عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد. همچنان سر لوئیس ویلیام دین به این وسیله قبول می‌نمایند که همان عهدنامه و تعهدی که دولت علیه انگلستان با پدر مرحوم والا حضرت ضیاءالملک والدین راجع به امور داخلی و خارجی و غیره منعقد نموده، من آنها را به اعتبار خود باقی می‌دانم و می‌نویسم که دولت انگلستان مخالف آنها به هیچ وجه رفتار نخواهد نمود.

به تاریخ روز سه شنبه چهاردهم محرم الحرام ۱۳۲۳ هجری مطابق ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ میلادی در کابل مهر و امضا شد.

امیر حبیب الله خان، سرلوئیس ویلیام دین، "پیامد این معاهده از لحاظ مالی و تامین بودجه نهایت قابل توجه بود. کمک‌های پولی بریتانیا به امیر از مرز هشت هزار به دوازده هزار پوند انگلیسی افزایش یافت. اما حق مداخله او را قبیل‌های هم خوش در ماورای خط از وی گرفت. واگذاری قبایل زیر عنوان قبایل آزاد از سوی بریتانیا سبب شد تا موقعیت سیاسی و نظامی قبایل برای درازمدت تثبیت گردیده و تا این روزها آن جغرافیا مرکز شورش و بغاوت‌ها به حساب آید. از جانب دیگر با واگذاری خودمختاری به قبایل آن سوی دیورند، انگلیس کنترل سه معبر اصلی را برای ورد به ساحه زیر کنترل امیر به دست آورده و در کنار آن امنیت مداخله از جانب شمال به هند بریتانوی را هم تضمین نمود. اما برای افغانستان پی آمد زیانبار آن محصوریت کشور به مرزهای کوهستانی و بیابانی و خشک برای دوامدار، این کشور را در انزوا و حاشیه کشانده و بعد از شکل‌گیری حکومت پاکستان، به یک منازعه‌ی مزمن میان دو کشور مبدل گردیده است.

منابع: ۱- میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول و دوم، سال چاپ: ۱۳۸۸
۲- گریگوریان، وارتان، مترجم علی عالمی کرمانی، ظهور افغانستان نوین، ناشر محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، سال چاپ: ۱۳۸۸

در این اواخر پافشاری روی هویت‌های قومی و بهره برداری از هویت‌های قومی جز لاینفک کار سیاست‌ورزان افغانستانی بوده است. اگرچند توزیع اقوام و سکنا در جغرافیای معین قومی در بساجهات، این موضوع را به سوژه‌ی مهم سیاست‌ورزی در بازار سیاست برای سیاست‌ورزان افغانستانی با اهمیت ساخته است؛ اما این موضوع بویژه پس از شکل‌گیری حکومت مجاهدین در پشاور و حذف یا نادیده انگاری بسیاری از هویت‌های قومی، فرهنگی به شکل مسلحانه وارد عرصه‌ی سیاست شده و این منازعه سبب گردید تا موضوع رسیدن به قدرت سیاسی حول محور قومیت تمرکز یابد.

هویت ملی برای ساکنان این سرزمین شکل نگرفته و تعارض میان هویت‌ها به نفع کالای صنعتی نیروهای ذینفع در قضیه میدان کار یافته و نیروی کار کشور محصول دسترنج شان را برای گویا ایجاد و یا احیای هویت قومی به جیب آنان ریخته و خود به هیزم بیار آن معرکه مبدل گردیده و سال‌های سال این بازی در تقابل با منافع اساسی اقوام و ملیت‌های این سرزمین استمرار یابد. یقیناً به زودی زود، محققین و کارشناسان کشورهای دینفع، برای تقویت هویت‌های قومی و دامن زدن به منازعه میان هویت‌ها نه تنها کالاهای صنعتی مطابق ذوق و سلیقه‌ی اقوام و ساختارهای فرهنگی را به بازار عرضه خواهند کرد، بلکه برای تنش میان گونه‌های فرهنگی متنوع در کشور نیز با فرستادن کالاهای مورد نیاز این منازعه را دامن خواهند زد. در این مورد عرضه‌ی انواع چین، عمامه، عبا، ردا، تسیب، جانمازی، فرش مساجد تکیه خانه‌ها، ابزار آرایش و پیرایش،

سودجویی سیاسی می‌نمایند. چگونگی پوشش سر تیم کمپاین‌های انتخاباتی در سفرهای کمپاینی اغلب نه بر هویت قومی سر تیم، بلکه به هویت اقوام که در جغرافیای مورد نظر، مورد هدف قرار داشته، عیار گردیده و گویا با هم رنگ سازی جماعات مورد هدف، بهره برداری سیاسی از پوشش دستار، چین، پکول، تسیب، پتو و دیگر اشیا و لوازم مورد علاقه‌ی فرهنگی اقوام معین به یک امر معمول مبدل شده است. چون در بازار هویت‌های قومی افغانستان، بر ساختار اجتماعی قومی از خود شعاعیر و آداب اجتماعی و یا پوشش و الگوی فرهنگی دارد، بناً استفاده ابزاری از آن هویت‌ها برای بسیاری رهبران تیم‌های انتخاباتی مشکل آفرین بوده و اغلب آنان را در انظار مردم به عناصر سودجو و یا معامله‌گران حرفوی معرفی نموده است. اما بهره‌ی اصلی به گمان نگارنده به جیب آنانی واریز می‌گردد که با روانشناسی از روحیه و ذوق اقوام و ملیت‌ها

۱۱ آرش برومند

بحران اوکراین و پیام‌های

بین‌المللی آن

بحران اوکراین جامعه جهانی را چند پارچه کرده است. گروهی سقوط دولت این کشور را قیام مردمی توصیف کرده و لشکرکشی ارتش روسیه به کریمه را تجاوزگرانه و خطری برای دموکراسی در جهان می‌خوانند. گروه دیگر سقوط دولت یانوکوویچ را کودتای نیروهای فاشیستی با پشتیبانی دولت‌های غربی بشمار می‌آورند که نمونه‌ی دیگری از دست‌اندازی امپریالیستی به کشورهای دیگر است. هدف این مقاله بررسی فشرده بحران اوکراین از زاویه‌های مختلف و تاثیرهای احتمالی آن از جمله بر اوضاع کشور ما است.

درگیری بر سر چیست؟

نظریه‌ای که بحران اوکراین را به مساله دموکراسی و آزادی ربط می‌دهد از این خاستگاه حرکت می‌کند که صحنه جهانی آوردگاه دولت‌های طرفدار دموکراسی با دولت‌های مخالف دموکراسی است. این نظریه با دانش به علاقه عمومی به مقوله‌هایی مانند آزادی و دموکراسی می‌کوشد افکار عمومی را به سود خود بسیج کند.

نظریه‌ای که بحران اوکراین را به کودتای غربی ربط می‌دهد، از این خاستگاه حرکت می‌کند که صحنه جهانی آوردگاه نیروهای ملی در برابر مهاجمان قدرتمند غربی است. این نظریه با دانش به نفرت عمومی از فاشیسم و رجوع به حافظه جمعی در مورد مصیبت‌هایی که این ایدئولوژی برای بشریت به همراه داشته، می‌کوشد افکار عمومی را به سود خود بسیج کند. هر دوی این نظریه‌ها، علیرغم تفاوت‌های شان یک اشتراک ماهوی اساسی دارند که عبارتست از نگاه "حق و باطلی" به مسایل؛ نگاهی که با واقعیت‌های سیاسی همخوانی ندارد. آنچه این دو نظریه به سهو یا به عمد ناگفته می‌گذارند، آنست که سیاست به مفهوم رایج آن سپهر آموزه‌های اخلاقی نیست، فضای برخورد منافع قدرت‌ها است. شاید تا به امروز هیچکس بهتر از جان تمپل، نخست‌وزیر انگلیس در سال‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ این واقعیت را جمله بندی نکرده باشد. او گفته بود: "انگستان دوست جاودانی و دشمن دائمی ندارد. تنها منافع ما جاودانی و دائمی هستند." به همین دلیل شگفت‌انگیز نیست اگر می‌بینیم که دولت‌های اروپای غربی و امریکا زمانی بر ضد شوروی‌ها در کنار طالبان افغانستان قرار می‌گیرند و زمان دیگر در مقابل آنها؛ زمانی قذافی را در محور شر قرار می‌دهند، سپس او را از دایره شر به حلقه دوستان برمی‌کشند و زمان دیگر با تمام نیرو برای سرنگونی آن وارد میدان می‌شوند. از حقوق بشر دم می‌زنند، اما متحد پایدارشان در خلیج فارس دولت عربستان سعودی است. این دولت‌های به ظاهر پشتیبان دموکراسی که در کشورهای خودشان زیر تاثیر قدرت مهیب سرمایه‌ی مالی نیروهای فاشیستی و ضد یهود را برنمی‌تابند، در اوکراین در کنار نیروهایی مانند اسوبودا، پراوی سکتور و اوپا قرار می‌گیرند که گرایش فاشیستی خود را پنهان نمی‌

کنند. شکی نیست که پس از انتقال قدرت از نیروهای طرفدار روسیه به مخالفانش، این دولت‌ها برگ نیروهای فاشیستی را در بازی قدرت، با برگ نیروهای نولیبرال عوض می‌کنند. بنابراین تغییر درگیری‌های اوکراین به تلاش در جهت دموکراسی، تنها گمراه کردن افکار عمومی است. از سوی دیگر خلاصه کردن رویدادهای اوکراین در یک کودتای فاشیستی، بیش از جنبه تحلیل گرانه، جنبه‌ی تبلیغاتی دارد. این نیروها در بحران اوکراین تنها به عنوان ابزاری در دست آن دولت‌هایی عمل کرده‌اند که درگیر جنگ ژئوپلیتیکی با روسیه‌اند. اصل ماجرا "نبرد بزرگی" است که در سده‌ی ۱۸ ابتدا میان دولت‌های روسیه با فرانسه، آلمان و انگلیس و در سده بیستم با انگلوساکسون‌ها جریان داشته است. پهناوری روسیه به عنوان کشوری که دو قاره‌ی نیرومند اروپا و آسیا را بهم پیوند می‌زند، ثروت‌های طبیعی این کشور و توان نظامی آن، می‌تواند به روسیه امکان پیگیری بر بزرگترین و ثروتمندترین بخش خاکی کره‌ی زمین یعنی اوراسیا را بدهد. همین عامل‌ها سبب شده‌اند که در دو سده گذشته دولت‌های غربی همواره روسیه را به چشم رقیب و خطر جدی بنگرند. اصل ثابت استراتژی دولت‌های غربی هر چه کوچکتر کردن قدرت روسیه، مهار کردن آن و

تجارت و جهان است. تصادفی نیست که قدرت سیاسی کشورها در قدرت نیروی دریایی شان نیز تبلور می‌یابد (نمونه امریکا، انگلیس، فرانسه و چین). دریای سیاه تنها درجه‌ی واقعی ورود نیروهای دریایی روسیه به آب‌های بین‌المللی است. آب‌های مرزهای شمالی روسیه به علت سرمای زیاد، مانع تحرک مناسب نیروی دریایی این کشور است. به همین دلیل پایگاه‌های دریایی باقیمانده برای روسیه به مثابه‌ی خط قرمز این دولت است که بر سر آنها به هیچوجه مصالحه نخواهد کرد. همانگونه که روسیه به هیچ‌قیمیتی حاضر به ترک پایگاه دریایی خود در طرطوس سوریه نشده، پایگاه‌های دریایی خود در کریمه را نیز به هر بهایی از جمله تجزیه اوکراین حفظ خواهد کرد و نمایش‌هایی مانند فرستادن ۶ فروند هواپیمای اف ۱۵ امریکایی به جمهوری‌های بالتیک روسیه را از تصمیم خود باز نخواهد داشت. تاریخ هنوز تجربه نبرد خونین سواستوپل در جنگ دوم جهانی را که در جریان آن ارتش شوروی با چنگ و دندان از این شهر دفاع کرد، از یاد نبرده است. هم‌دیروز و هم امروز هدف نبردی که بر سر این پایگاه‌ها جریان داشته، فلج کردن قدرت دریایی دولت روسیه بوده است. بر پایه این واقعیت‌ها، دولت یانوکوویچ به خاطر ساقط شدن به دست دولت‌های رقیب غربی حقانیت ویژه‌ای نمی‌یابد. در جنگ قدرت بزرگ، طرفی که ناتوان‌تر است، تن به شکست می‌دهد. علت این ناتوانی نه پرزوری طرف ناتویی، بلکه در درجه اول ضعف دولت اوکراین بوده است. میراث حکومت تک‌حزبی شوروی برای منطقه‌های تحت نفوذ خود، شهروندانی پراکنده و گریزان از سازمان‌های مدنی و اجتماعی و بیگانه با فرهنگ دموکراسی است که موجب می‌شود، دستگاه دولتی، متشکل از گروهی الیگارش، به سرعت فاسد

آنچه که در اوکراین می‌گذرد، جنگ مق و باطل نیست، جنگی میان باطل و باطل است؛ دعوای قدرت‌ها بر سر منافع استراتژیک است. در این دعوا نیروهایی در گروهبندی‌های قدرت وجود دارند که از تشدید تنش سود اقتصادی و سیاسی سرشاری می‌برند. از آنجا که تنش و درگیری جزو سرشت قدرت است، نمی‌توان انتظار تشنج‌زدایی از سوی نهادهای قدرت داشت. اما هر اندازه انسجام شهروندان در نهادهای اجتماعی و مدنی شان و همکاری‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی این نهادها گسترده‌تر و فعال‌تر شود، می‌تواند بر قدرت لگام زده و از میزان تشنج بکاهد. کاری است بسیار دشوار، درازمدت و به ظاهر ناممکن. اما به نظر می‌رسد، راهی جز این برای تشنج‌زدایی پایدار و سوق دادن قدرت به سمت سیاست‌های کمتر تشنج‌آمیز وجود ندارد.

شود. تن دادن دولت یانوکوویچ به مذاکره با نمایندگان اتحادیه اروپا و پذیرش انتقال قدرت به آنان نشان از نارضایتی اجتماعی و برخوردار نبودن این دولت از پایگاه داخلی و مردمی داشت.

این بحران چه پیامی برای جهان دارد؟

۱. گسترش مرزهای "غرب" به هر بهایی

برای دولت‌های غربی بهای گسترش مرزهای شان به سوی شرق اهمیتی ندارد. همانگونه که نمونه یوگوسلاوی و جمهوری‌های نوحاخسته پس از فروپاشی شوروی نشان می‌دهد، برای قدرت‌های غربی مهم نیست که شتاب در گسترش مرزهای شان چه خونریزی‌ها و هرج و مرج‌هایی می‌تواند در پی داشته باشد. تجربه نشان می‌دهد که روح حاکم بر مدیریت اتحادیه اروپا و هدف گسترش منطقه تحت نفوذ غرب، نه بهبود زندگی مردم در این منطقه‌ها، بلکه تامین منافع اقتصادی و سیاسی محافظ قدرتمند در غرب است. در چنین فضایی، در بهترین حالت

سرنوشت مردم یونان و اسپانیا در انتظار مردم اوکراین است.

۲. اتحادیه اروپا متحد پایدار ایالات متحد امریکا است

بحران اوکراین می‌تواند درس خوبی برای آنانی باشد که در محاسبات سیاسی خود حساب بیش از اندازه روی تضادهای بین دولت‌های اروپایی و امریکا باز می‌کنند. واکنش اتحادیه اروپا در برابر اشغال کریمه توسط ارتش روسیه نشان داد، هر چند روسیه به باشگاه مدیریت جهان (گروه گ ۸) پذیرفته شده، اما عضو برابر حقوق حساب نمی‌شود. هنگامی که ایالات متحد امریکا و انگلیس بدون توجه به مخالفت افکار عمومی و سازمان ملل متحد به عراق و افغانستان لشکرکشی کردند، هیچیک از قدرت‌های اروپایی صحبت از تحریم امریکا و انگلیس و منجمد کردن حساب‌های بانکی سیاستمداران این کشورها را به میان نکشید. ازینرو بنا کردن سیاستی برپایه "تضادهای" اتحادیه اروپا و ایالات متحد امریکا می‌تواند پیامدهای سیاسی ناهنجاری بری بناسازان آن سیاست داشته باشد.

۳. تشویق به کاربرد روش‌های خشونت‌آمیز

بحران اوکراین در کنار نمونه‌های سوریه و کوریای شمالی، بار دیگر سرمشق بدی پیش چشم جهانیان، بویژه قدرت‌های منطقه‌ای و محلی می‌گذارد. عدم پایبندی طرف غربی به نتیجه مذاکره‌هایش با دولت یانوکوویچ و کمک به سقوط شتابان آن، کفه ترازو را به سود آن نیروهایی سنگین می‌کند که با اشاره به نمونه سوریه، کاربرد خشونت را برای تداوم قدرت خود، امری ضروری و موفق می‌دانند. شاید بتوان گفت که بدترین پیام این بحران برای منطقه و بویژه کشور ما این است که "مذاکره با غرب بی‌فایده" و "طرف غربی غیر قابل اعتماد" است. نمونه اوکراینی‌آب به آسیاب نیروهای مخالف نرمش و مذاکره می‌ریزد و موج جدیدی از نظامی‌گری و جنگ افزار فروشی و خشونت در جهان، بویژه منطقه‌ی ما برمی‌انگیزد. حکومت دیک چنی - جرج بوش در ایالات متحد امریکا نمونه‌ی مجسم آن نیروهایی بوده که در غرب از چنین وضعیتی سود برده‌اند. کشور ما هنوز از ضربه‌ای که دولت بوش با قراردادن ایران در محور شرارت بر آن وارد کرد، در اغما بسر می‌برد.

پایان کلام

آنچه که در اوکراین می‌گذرد، جنگ حق و باطل نیست، جنگی میان باطل و باطل است؛ دعوای قدرت‌ها بر سر منافع استراتژیک است. در این دعوا نیروهایی در گروهبندی‌های قدرت وجود دارند که از تشدید تنش سود اقتصادی و سیاسی سرشاری می‌برند.

از آنجا که تشنج و درگیری جزو سرشت قدرت است، نمی‌توان انتظار تشنج‌زدایی از سوی نهادهای قدرت داشت. اما هر اندازه انسجام شهروندان در نهادهای اجتماعی و مدنی شان و همکاری‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی این نهادها گسترده‌تر و فعال‌تر شود، می‌تواند بر قدرت لگام زده و از میزان تشنج بکاهد. کاری است بسیار دشوار، درازمدت و به ظاهر ناممکن. اما به نظر می‌رسد، راهی جز این برای تشنج‌زدایی پایدار و سوق دادن قدرت به سمت سیاست‌های کمتر تشنج‌آمیز وجود ندارد.

نامه‌ی یک شهروند به کمیسیون مستقل انتخابات

به دفتر محترم ولایتی کمیسیون مستقل انتخابات محترما!

در رابطه بر برگزاری انتخابات تاریخی سال ۱۳۹۳ کشور عزیزمان نگاه می‌شود اینکه:

با اظهار سپاس و امتنان از تمام نیروهای امنیتی کشور که توانستند امنیت خوب را جهت برگزاری انتخابات تامین کنند و در ضمن با تقدیر از تمام هموطنان عزیز که در شرایط نامساعد جوی و در حالیکه تهدیدات امنیتی از قبل نیز صورت گرفته بود، به منظور تعیین زعیم ملی کشورشان در پای صندوق های رای دهی رفته و آرای شانرا به صندوق ها ریختند. اما متاسفانه تعدادی از هموطنان ما در مربوطات ناحیه‌ی سیزدهم که ساعت ها در زیر باران در هوای سرد در کوچه های پرگل و لای ایستاده بودند از این حق قانونی شان محروم ماندند. به نظر من محرومیت این

تعداد هموطنان که به نسبت عدم تکمیل نبودن اوراق رای دهی در این ساحه بود، به اثر عدم محاسبه درست صورت گرفته است.

هرگاه کمیسیون مستقل انتخابات تعداد کارت های توزیع شده دو دور قبلی انتخابات را با کارت توزیع شده در انتخابات اخیر جمع نموده و مطابق تعداد مجموعی این کارت ها اوراق رای دهی را به این ساحه ارسال میکرد، این مشکل پیش نمی‌آمد. کارت هایی که در سال گذشته در این ساحه برای هموطنان توزیع گردیده، ۴۱۶۰۰ کارت بوده که اگر با کارت های دوره‌های قبلی جمع میشد، حداقل بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ کارت میشد، در حالیکه کمیسیون مستقل انتخابات در این ساحه ۱۳۶ محل رای‌دهی را در نظر گرفته و ۸۱۶۰۰ ورق رای دهی در این ساحه در نظر گرفته بودند. بااحترام

رشد اقتصاد سرمایه‌داری و تشدید...

اشکال مختلف ناراضیاتی شان را تبارز داده و نظام یا متحدین آنرا نشانه قرار میدهند. از آنجاییکه نظام نمیتواند فساد اداری و شیوه های مختلف اخاذی از مردم را کاهش دهد، بنابراین به هر اندازه فساد، اخاذی، قوم بازی، خویش و خاله خوری، رفاقت نوازی، واسطه و رشوت انکشاف نماید، به همان پیمانانه ناراضیاتی هم انگیزه‌ی عینی و ملموس یافته و کمیّت ناراضیان وسعت و گسترش می یابد. چون بخش‌های وسیعی از آن اقشار نمیتواند به آگاهی علمی و خرد مبارزاتی دست یابد، بنابر اغلب به عضویت باندهای قاچاق مواد مخدر، اختطاف چیان، جواسیس گروه ها و احزاب و حتا شخصیت ها، اعتیاد و فساد رو آورده و مشکلات اجتماعی را بیشتر از پیش گسترش می دهند. اما از آنجاییکه بدنه و اسکلیت اساسی اجتماعی را نیروهایی تشکیل میدهد که وظیفه‌ی عمده‌ی آنانرا امرار معیشت و تمویل خانواده‌ها و فامیل ها به خود اختصاص داده است، سرمایه‌داری جهانی هرگز در صدد رشد سرمایه‌ی صنعتی و فنی در این کشور نیست و همچنان این کشور را به مثابه‌ی بازار فروش کالاها دست آخر، نیروی کار و مواد خام ارزان حفظ می نماید. آن نیرو ناچار به پناه بردن از طریق قاچاق به کشورهای صنعتی و همسایه بوده تا با فروش نیروی کارشان در خدمت صاحبان سرمایه‌ی آن کشورها، قوت لایموت برای خانواده ها و فرزندان شان تهیه نمایند. لذا جنبش اتحادیه سازی و شکل گیری اصناف و احزاب واقعی که رژیم را به چالش کشانیده و به عنوان اپوزیسیون جانشین برای آن تلقی گردد، به این زودی ها به گونه‌ی واقعی ممکن نمی شود. از آن سبب رژیم و همدستان خارجی و داخلی آن با خاطر آسوده روال گذشته را در انکشاف فساد و ... همچنان ادامه خواهند داد. در بستر نظام که هر روز بیشتر از پیش سیاست ورزی رنگ قومی به خود می گیرد و یا حتا در بستر سیاست ورزی قومی گرایشات عقب مانده و تاریخ زده ماقبل به عشایر و قبایل و طوایف و دسته ها و خانواده ها و حتا به فامیل ها تجزیه و انحطاط می نماید. درینصورت صاحبان قدرت تا حد ممکن ناراضیاتی ها را که

اساساً منبع معیشتی و دوری از عدم توزیع ثروت ملی دارد، به اشکال مختلف روبنایی تغییرمسیر داده و آنرا روی خواستهای قومی محوریت می دهد، درینصورت به هر اندازه سیاست قومی گردد، محور قومیت در راس مسایل سیاسی کشور قرار گرفته و بحران در قالب اقوام سمت و سو می یابد. بازتاب این وضعیت آب را به آسیاب کسانی سرازیر می سازد که قوم بازی را در محور کار سیاسی شان قرار داده و با آن خود را به مثابه‌ی تمثیل مطالبات قومی جازده و با استفاده از آن به قدرت، ثروت و نام و نشان مضاعف نایل میگرددند. مدیران این چنین گرایشات که از باورهای مدرن ترس و هراس دارند، میکوشند با تشدید سنن و عنعنات قبیله‌ی، باورهای مدرن را با مهر و تاپه‌های گوناگون به حاشیه رانده و جلو رشد سواد واقعی و آگاهی بخش را در درون جامعه از راههای گوناگون سدسازی نمایند. درینصورت ساختار فرهنگی نمیتواند، شخصیت‌های متناسب به زمان را در عرصه‌ی رهبری و مدیریت که نقش رهبران سنتی را به چالش بکشاند به جامعه تقدیم نماید. چون گرایشات قومی در افغانستان، پایه‌های نیرومند سیاسی، عقیدتی و قومی در ماورای مرزهای کشور دارد، لذا تشدید این باور خود به خود و خواهی نخواهی ساختار قومی و جغرافیای بشری اقوام همخون و هم عقیده این نیروها را به بستر سیاست ورزی قومی افغانستان کشانیده و اقوام کشور را در گرداب و هم آلوده منافع کشوری آن همسایه ها قرار داده و بحران را در کشور به نفع آن ها دامن می زند. چون در مجموع جلوه ناراضیاتی بازتاب آن در بافت‌های ساختار قومی، سیاسی سازی میگردد، و آن ساختار مدینه‌ی فاضله جز سیاست تجزیه طلبی، فدرالی و یا دامن زدن به گرایشات قبیله‌ی، ارباب رعیتی و ملوک الطوائفی ندارد، بنابراین اگر آن گرایشات مانند دوران جهاد و پس از آن توسط نیروهای قدرتمند فراکشوری مدیریت گردد، می تواند به بحران بزرگ دیگر تبدیل گردیده و چند دهه همچنان این سرزمین را به میدان مبارزه‌ی بزرگ میان قدرتهای منطقوی و جهان، مبدل سازد.

ناصر فکوهی

روز ۱۹ اگست ۱۹۳۶، چند هفته پس از کودتایی که در جولای همان سال از مراکش، مستعمره‌ی افریقایی اسپانیا به وسیله‌ی ژنرال فرانکو علیه جمهوری نویناد این کشور آغاز شده بود، فدریکو گارسیا لورکا در برابر جوخه‌ی اعدام قرار گرفت و تیرباران شد. مرگ لورکا که شاعر کم نظیر، روشنفکر کامل و هنرمند تمام عیار بود، و با آثار خویش وجدان بیدار اسپانیای مدرن و ضد فاشیست را تا پس از سقوط فرانکیزم در سال ۱۹۷۶، نمایندگی می کرد، از آن زمان تاکنون همچون نماد رمزآمیز از جنگ داخلی اسپانیا باقی مانده است. کینه‌ی که گروه‌های فاشیستی از لورکا به دل داشتند، به سالها پیش از آن باز می گشت. هر چند وی در زندگی خود هرگز وارد حزب و گروه سیاسی نشده بود، در آثارش جهت‌گیری های کاملاً دقیقی داشت که جای هیچ شک و تردیدی در جانبداری او از بخش محروم جامعه در برابر ثروتمندان و کلیسای کاتولیک حامی آنها، باقی نمی گذاشت. در این آثار که مرگ و سرنوشت محتوم انسان‌ها با مجموعه‌ی زیبا از باورها و اسطوره‌های اسپانیای کهن و اقوام ناپایدار آن در هم گره خورده بودند، لورکا در حقیقت بیش از هر چیز بازتابی از زادگاه خود گرانادا (غرطنجه) را جلوه گر می ساخت. گرانادا در قلب اندلس، چهارراه بزرگ فرهنگ‌های چندگونه و سرشار اسپانیایی بود، آنجا که پدیده‌های قدرتمند تمدن اسلامی با عناصر درخشان فرهنگ یهود و مسیحیت اسپانیایی به یکدیگر پیوند خورده بودند؛ منطقه‌ی که برغم بیرون رانده شدن اسلام و یهودیت از آن(در سال ۱۴۹۲) همچنان آثاری مادی و معنوی از این دو فرهنگ غنی را در خود حمل می کرد؛ و منطقه‌ی که تنگدستی و محرومیت بخش بزرگی از ساکنانش، روستاییان فقیر، لورکا را همواره به نفرت از تفسیر "هنر برای هنر" و گریز هنرمند و روشنفکر از "تعهد اجتماعی" وا می داشت. تصویری که لورکا از این فقرزدگان و در کنار آنها از قدرتمندان دولت و کلیسا، در آثارش عرضه می کرد، جای هیچ شبهه‌ی را برای فرانکیست‌ها باقی نمی گذاشت که با یکی از نمایندگان کمونیزم نوپای اروپایی روبرو هستند. به ویژه آنکه لورکا در سالهای آخر عمر خویش ابایی نداشت که به مارکس و لنین(بدون آنکه واقعاً آثارشان را خوانده باشد) به مثابه‌ی قهرمانان فقرا، استناد کند. پس از انتخابات شهرداری‌ها در اپریل ۱۹۳۱ و پیروزی جمهوریخواهان که پاسخ مردمی به دیکتاتوری درازمدت جنرال پریمو د ریورا (Primo de Rivera) که از 1923 و با یک کودتای نظامی بر سر کار آمده بود و حامی او پادشاه آلفونسوی سیزدهم بود و سبب شد که سلطنت فروپاشیده و الفونسو از قدرت کنار برود، جمهوری دوم اسپانیا در دسامبر ۱۳۳۱ اعلام شد. این جمهوری جلوه‌ی بود از مدرنیته‌ی اروپایی که در یکی از عقب مانده ترین مناطق این قاره پا به عرصه‌ی وجود می گذاشت. در این زمان لورکا در کنار بسیاری از روشنفکران هم‌نسل خود که شاخص‌ترین آنها کسانی چون لوئیس بوئول(فیلمساز)، سالوادور دالی (نقاش) و رافائل آلبرتی(شاعر) ... بودند به خوبی می دانست که عنصر اصلی و اساسی این عقب ماندگی در محدودیت فرهنگ در چارچوب تنگ محافل نخبگان و روشنفکران بود، در حالی که کلیسا با قدرت تمام بر ذهنیت اسپانیای کهن حکم می راند. از این رو لورکا جزو حامیان اقدامات جدید جمهوری از جمله گسترش فرهنگ در سطح عمومی بود و با به راه انداختن یک گروه تئاتر با نام باراکا (Baraka) نقشی بزرگ در این راه را برعهده گرفت. سفر لورکا به امریکا(۱۹۳۰) که با موفقیت‌های زیادی همراه بود و به خصوص شهرت و موفقیت عظیم اثر معروف او (عروسی خون) در آرژانتین که موفقیت مالی خوبی را نیز برای او به همراه آورد، به لورکا امکان داد که پروژه‌ی اساسی تر خویش، یعنی اجرای نمایش با گروه خود را در سراسر اسپانیا تا دورافتاده ترین روستاهای این کشور به اجرا در آورد و از این طریق بتواند رابطه‌ی مستقیم و عمیق با مخاطبان مردمی برقرار کند. سالهای پس از این زمان، سالهای آماده سازی کودتا و واکنش اسپانیای مرتجع بود. خوزه آنتونیو پریمو د ریورا، پسر دیکتاتور سابق، با تشکیل حزب فاشیستی فالانژ از مهره‌های اصلی این حرکت بود که ریشه‌های خود را در باورهای متعصبانه‌ی پیروان کلیسای اسپانیا و نظامیان می جست.

لورکا و فاشیزم



در این میان، "جبهه مردمی"، ائتلافی از احزاب و گروه های جمهوری خواه، چپ و آنارشویست‌های سندیکایی، پس از شکست موقتی که در انتخابات سال ۱۹۳۳ متحمل شد، در پی شورش مردمی اکتبر ۱۹۳۴ که بی‌رحمانه سرکوب شد، توانست در انتخابات فبروری 1936 به پیروزی برسد. از این لحظه همه چیز در اسپانیا شتاب گرفت. چند ماه پس از این پیروزی در ماه های تابستان، در حالی که همه در انتظار واکنشی از سوی راست بودند، لورکا به ملک خانوادگی خود در هورتا (Huerta) بازگشت. البته این بازگشت را به هیچ عنوان نباید به معنای عملی ماجراجویانه تلقی کرد، چون در آن زمان هیچ کس نمی توانست تصور کند که فرانکیست‌ها چنین خشونت‌ی را در مورد روشنفکران غیرسیاسی به کار بگیرند. بهر رو، تنها چند روز پس از ورود لورکا به ملک خانوادگی، کودتا در مراکش آغاز شد و کودتاچیان توانستند به سرعت منطقه‌ی گرانادا را اشغال کنند. در فاصله‌ی ماه‌های جولای و اگست ۱۹۳۶، بیش از ۵۰۰۰ نفر در این منطقه اعدام شدند. لورکا که از حمایت دوستانی در حزب فالانژ نیز برخوردار بود، تصور می کرد که بتواند جان سالم از این مهلکه بیرون ببرد، اما نفرت فرانکیست‌ها از شاعر خارج از تصور بود. به همین جهت نیز با تجسس زیاد او را یافتند و به جوخه‌ی اعدام سپردند. جنگ داخلی اسپانیا که با این کودتا آغاز شد، بیش از ۵۰۰ هزار نفر کشته بر جای گذاشت و بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار نفر را نیز وادار به فرار از کشور و پناه بردن به سایر کشورها کرد. در تاریخ آغاز مدرنیته‌ی هنری و اجتماعی در اسپانیا، مرگ لورکا، نماد گویایی بود، همانگونه که جنگ داخلی اسپانیا نیز پیش‌مقدمه‌ی بود بر تخریب گسترده و عمومی جنگ جهانی دوم در اروپا. آنچه در پایان دهه‌ی سی بر سر اسپانیای مدرن و روشنفکرانش آمد، همان بلایی بود که چندسال بعد روشنفکران اروپایی را هدف گرفت و آنها را وادار به گریز گسترده به امریکا کرد. با این همه عمق فاجعه‌ی اسپانیا در آن بود که فاشیزم توانست با اتکا بر فقر فرهنگی وسیع و استیلای قدرتمند کلیسای کاتولیک پس از جنگ جهانی دوم و برغم سقوط فاشیزم در سایر کشورها، به حیات خود ادامه دهد. و این عمر دراز فرانکیزم در اسپانیا، عمری بود که اسپانیای مدرن از دست می داد. پس از مرگ فرانکو و با سقوط و فروپاشی قطعی دیکتاتوری و اسپانیای کهنه و مرتجع، میراث لورکا با تمام قدرت و توان و شکوفایی‌اش به اسپانیا بازگشت تا گرانادای او و فرهنگ پربار و غنی اسپانیایی بتواند بار دیگر با کنار زدن انحصارطلبی ها و تنگ‌نظری‌ها، در یکی از مهم‌ترین تقاطع های فرهنگی تمدن انسانی به حیات خود ادامه دهد.

"آب باریک" را طبیعت بلعید

تا کجا دست به دامان "جامعه‌ی جهانی"؟

بدخشان می‌گیرید، اما نه از درد انتحار و ترور "برادران ناراضی"، بلکه از عمق بیدادی که طبیعت ستمگر و ظالم در حواش کرده است. این جمله‌ها شاید بتواند بخش کوچکی از فاجعه‌ی بزرگ ارگو را به تصویر بکشد. اما فکر نکنم هیچ زبان و ادبیاتی این توانایی را داشته باشد که ته و عمق درد جانسوز ناشی از مرگ ۲۷۰۰ باشنده‌ی روستای "آب باریک" را که اکنون زیر خاک بی‌رحم دفن شده اند، به درستی ترسیم کند. فاجعه عمیق‌تر از آنست که بتوان با زبان محدود، قیدشده و ناقص انسانی بیان کرد. جامعه‌ی انسانی را با فاصله‌ی طبقاتی ویرانگرش می‌شناسیم و میدانیم که هیچ پدیده‌ی در اجتماع بی‌طرف و همه جانبه نیست. یکسو فرودستان در زیر آوار و سنگ و سیلاب می‌میرند و سوی دیگر، کاخ‌نشینان سیاست سرگرم معامله‌ی قدرت اند تا فرصت‌ها از دست نرود. اما گویی طبیعت هم

دهد.

این طبیعت هر جا که دست‌اش رسید، فاجعه می‌سازد و هنوز هم انسانی که خودش را آقای دنیا می‌پندارد و لاف مدیریت طبیعت را می‌زند، نتوانسته از پس تام و تمام خودسری‌های طبیعت برآید. این خودسری‌ها به ویژه در افغانستان که دولت‌اش حتا قدرت پیش‌بینی آب و هوا و خطرهای احتمالی ناشی از آن را ندارد، بیشتر میدان‌دار میشود. گویی اینجا هم باید "جامعه‌ی جهانی" دست به کار شود و پیش‌بینی کند که فردا و پس‌فردا در افغانستان چه خواهد بارید و چه نخواهد بارید.

از این که بگذریم، مقامهای دولت افغانستان گفته اند که توان بیرون‌کردن جسدهای قربانیان را از زیر خاک و آوار ندارند و بنابراین، منطقه‌ی زیر خاک شده‌ی روستای "آب باریک" را گورستان دسته‌جمعی اعلام کرده اند. اما مردم می‌گویند: این منطقه سیلابی است و جای مناسبی برای گورستان عزیزان از دست‌رفته‌ی

در حالیکه دولت افغانستان باید با گذشت هر سال توانمندتر و خودکفتر شود، نیاز ما به "جامعه‌ی جهانی" با گذشت هر روز نگران‌کننده‌تر میشود. یعنی ما حتا توان بیرون‌کردن ۲۷۰۰ قربانی در خاک خوابیده‌ی خود را هم بدون کمک "جامعه‌ی جهانی" نداریم، ها؟

تا چه زمانی باید منتظر بود تا بلدوزر ناتو بیاید و جسدهای مردگان ما را از زیر خاک و خرابه بیرون کند؟ برای دولت کابل مایه‌ی آبروریزی نیست که حتا برای بیرون‌آوردن جسدهای مردگان‌اش از زیر خاک هم از نیروهای ناتو کمک می‌خواهد؟ آیا میشود این پرسش را مطرح کرد که مقامهای دولتی جز گرفتن عکس‌های یادگاری بر سر گور قربانیان و ادای نماز جنازه چه کار مهمی کرده اند؟

شان نیست. از سوی دیگر، به گفته‌ی مردم محل این کار دولت توهین به قربانیان است. مقامها اما در جواب گفته اند که اگر "جامعه‌ی جهانی" کمک کند، میشود جسدها را از زیر آوار بیرون آورد.

در حالیکه دولت افغانستان باید با گذشت هر سال توانمندتر و خودکفتر شود، نیاز ما به "جامعه‌ی جهانی" با گذشت هر روز نگران‌کننده‌تر میشود. یعنی ما حتا توان بیرون‌کردن ۲۷۰۰ قربانی در خاک خوابیده‌ی خود را هم بدون کمک "جامعه‌ی جهانی" نداریم، ها؟

تا چه زمانی باید منتظر بود تا بلدوزر ناتو بیاید و جسدهای مردگان ما را از زیر خاک و خرابه بیرون کند؟ برای دولت کابل مایه‌ی آبروریزی نیست که حتا برای بیرون‌آوردن جسدهای مردگان‌اش از زیر خاک هم از نیروهای ناتو کمک می‌خواهد؟ آیا میشود این پرسش را مطرح کرد که مقامهای دولتی جز گرفتن عکس‌های یادگاری بر سر گور قربانیان و ادای نماز جنازه چه کار مهمی کرده اند؟

تصمیم گرفته بی‌طرف عمل نکند، اگر در رویارویی با ثروتمندان شانس کمتری دارد، هرچه سنگ و سیلاب، کوه و کمر دارد به سر و سینه‌ی توده‌های فرودست و فقیر فرود آورد. گفته بودند که طبیعت کور است، طبیعت کر است، طبیعت بی‌خرد است، طبیعت این است و آن است. اما گویی طبیعت نیز رنگ و راه طبقاتی گرفته و میداند که نقطه‌ی ضعف فرودستان و توده‌های درمانده و بی‌کس کجاست.

دشمنی طبیعت و انسان به دیرینگی پیدایش انسان است، و در حالیکه گاهی این هردو به وحدت زیبا و دوست داشتنی میرسند و از وجود هم لذت‌ها می‌کشند، آشتی‌ناپذیری این هر دو زمانی روشن‌تر میشود که فاجعه‌ی از نوع "آب باریک" را گواه باشیم.

فاجعه‌ی ارگو بیان یک درد مشترک جهانی است؛ درد ناشی از جبر طبیعت کوردل که نه خردی می‌شناسد و نه مهر و عاطفه‌ی در کله دارد که مثل انسان‌های ما با همه‌ی بی‌رحمی‌هایش گاهی محبتی هم تحویل مان

نگاهی به معاهدات و ...

تصمیم‌گیری‌های سیاسی اش همچنان وابسته به تصمیم دولت انگلیس بوده و امیر افغانستانی هیچگونه اراده مستقل سیاسی در مورد اتخاذ تصمیم مستقل نداشته است. مستمری مالی و پولی در کنار سلاح و تجهیزات جنگی همانند گذشته کماکان ادامه داشته و امیر افغانستان ملزم به تطبیق عهدنامه‌های دوران پدرش بوده است. در آن مورد بهترین سند وابستگی امیر معاهده ۱۹۰۵ میان امیر کابل و نماینده دولت

بریتانیا لوئیس ویلیام دین است که عین متن در زیر آرایه می‌گردد: "بسم الله الرحمن الرحیم. اعلیحضرت سراج الملک والدین امیر حبیب الله خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن از یکطرف و جناب سرلوئیس ویلیام دین وزیر امور خارجه دولت با عظمت هندوستان و نماینده محترم دولت پادشاهی انگلستان از طرف دیگر. اعلیحضرت پادشاه فوق‌الذکر به این وسیله قبول می‌فرماید که در مسایل جزئی و کلی عهدنامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والا حضرت پدرم ضیاء‌الملک والدین نورالله مرقده با دولت... صفحه‌ی ۳

برگی از تاریخ

طرح طرز العمل مباحثات لویه جرگه ۱۳۴۳ راجع به مساله‌ی زبان

"منشی پروگرام کار لویه جرگه را ترتیب نموده بعد از موافقه رئیس به اطلاع اعضای لویه جرگه میرساند. منشی وظیفه دارد موادی را که در یک روز به تصویب لویه جرگه میرسد، در همان روز به امضای اعضای جرگه برساند. بعد مواد مذکور به دو لسان پشتو و دری انتشار می‌یابد. زهما: این قانون اساسی را برای خود وضع و برای نسلهای آینده توصیه میکنیم. دکتر عبدالصمد حامد: مقصد شان این خواهد بود که ما حق نداریم برای نسلهای آینده وضع کنیم. از نقطه نظر حقوق یک اساس نظام اجتماعی برای مدت متمادی است و برای نسلهای آینده هم است. یوه میرمن: ببخشید! رئیس صاحب راجع به عدالت و مساوات تشریح بدهند. عظیمی: آقای زهما را باید ۴۰ نفر تأیید کند. دکتر عبدالصمد حامد: توضیح عدالت و مساوات دو ایده‌آل و کمال مطلوب است. مساوات به معنای مطلق شاید مانع عدالت شود و عدالت تنها شاید مانع مساوات شود و اجتماع هر دو یک اندازه متوازی را نشان میدهد. سلطان احمد خان: باید مساوات و عدالت داخل شود، جواب داخل است پس ضرورت نیست. ماده اول:

ماریا: کلمه‌ی غیرقابل تجزیه هیچگاه به دماغ و نسل آینده و حالیه تذکر داده نشود.

ماده دوم: به اتفاق آرا گذشت

ماده سوم: فارسی زبان- در مملکت ما زبانهای ملی زیاد است. درینجا از جمله‌ی زبان های ملی افغانستان زبان پشتو و دری رسمی است.

غلام حیدر پنجشیری: از جمله‌ی زبانهای ملی افغانستان زبان پشتو و دری زبانهای رسمی است

عبدالرشید خان آقچه: زما په عقیده همدغه ماده صحیح ده، مکالمه او تحریر په همدغو دوو ژبو ده.

قدیر خان ترکی: کلمه ملی و قومی را باید از هم فرق کرد. ملی عام است، زبان پشتو ملی است، معنای آن اینست که از فلان و فلان اقوام تجاوز کرده و خارج از احاطه‌ی اقوام است.

داوی: من با نظریه‌ی آقای تره کی مخالف هستم. درینجا خوردی و کلانی مورد بحث نیست. دانه آدم خورد با آدم کلان مساوی نبود. پشتو از زبان پشه‌ی حق بیشتر ندارد و نه کم است. پشتو کدام امتیاز ندارد، همه‌ی زبانها یکسان حق دارد، اما فعلاً این دو زبان را به لحاظ علمی و ادبی رسمی میشناسیم. باید کسی بر کسی خود را...

کهزاد: طرفدار نظریه‌ی پنجشیری هستم. وجه داشته شعار در افغانستان کسب قوت است نه ضعف در فاکولته ادبیات باید استاد...

در ماده ۳۴ ما بیک زبان امتیازی قابل شده ایم که باید نشویم. ما بطور میتوانیم بگوییم که یک زبان ملی است و دیگری نیست.

همه‌ی زبانها زبان تعلیمی است. در هندوستان زبان استعمار زبان رسمی است، ما باید برادروار زندگانی کنیم و کوچکترین تبعیض نباشد. ماده ۳۵ باید کشیده شود.

پوهاند رحیمی: من تعجب میکنم، دراین ماده هیچ تذکر زبان ملی نشده و زبان رسمی گفته شده. در دنیا کدام قانون اساسی نیست که پلان زبان ملی است. در ماده ۳۵ اینقدر گفته شده که برای انکشاف زبان پشتو پروگرام وضع شود.

زهما: نظریه‌ی آقای پنجشیری را تأیید میکنم.

پوپل: میدای تمام زبان ها یکی است که آن پشتو است. لغوی او استقامی بحثونه. زبانهای که در اینجا ذکر شده صحیح است.

خلیلی: مساله‌ی زبان از مساله‌ی ملیت جدا است. اگر ما به زبان پشتو گپ میزنیم و یا به دیگر زبانها ما همه وقت در حفظ ناموس مملکت پهلوی همدیگر ایستاده بودیم و جدایی زبان در وحدت ملی ما فرقی نکرده، بحث کلمه‌ی ملی را باید به ماده ۳۵ بگذاریم و فعلاً در رسمیت هر دو زبان بحث کنیم.

فرهنگ: در ماده سوم از ملی بودن زبان ذکر نیست. فقره سوم ماده اول این مساله را حل میکند و زبان تمام آنها ملی است. من به نظریه‌ی آقای تره کی موافقت ندارم. اما ضرورت ذکر زبان ملی نیست، توضیحی در این مورد وارد شود، اگر ما بگوییم از میان زبانهای دیگر زبان پشتو و دری رسمی و ملی است.

داوی: در مجلس اعیان به لفظ کلمه ملی در ماده ۳۵ بسیار اختلاف واقع شد. ما باید غلط فهمی را رفع کنیم تا کسی گمان نکند که کسانیکه غیر از این دو زبان گپ میزنند از این ملت نیستند.

در کمیته مشورتی ما یک تذکر دادیم که به زبان پشتو توجه شود و حالا آنرا ماده علیحده بنام ملی ذکر کرده اند. اگر کلمه ملی از ماده ۳۵ کشیده میشود نزاع رفع میشود.

خیری: بیانات آقای داوی و کهزاد و خلیلی بسیاد امید افزا است من تأیید میکنم.

فرهاد: لویه جرگه کومه هوا او هوس نه دی. دا دافغانستان تاریخ ساتی. امریکا یو لوی مملکت دی او اساساً یو ملت نه دی، جرمنیان، پولندیان امریکی ته راغلی وی، په امریکایی ژبه غږی‌ری. زه له هیچا سره تعصب نلرم مگر د خدای په لحاظ تا سو هم له پښتو سره تعصب مه لری. خیره دی خوا او هغه اتلس ملیونه پښتانه موجود دی د خدای په لحاظ په دی مملکت کښی هیاهو پیدا کوی. شپږ ملیونه پښتانه په صاحب د تعلیم شی د هغوی لحاظ باید وساتی، څلور ملیونه ترکان په فارسی کښی شته، مگر ژبه‌ی فارسی ده په لحاظ د خدای په دغو قومو کښی درز مه اچوی جز تابع د کل ده زه چا سره حسد نلرم. د افغانستان ژبی هماغه دوه دی چی اکثریت لری.

ابوی: در قسمت گفتار شاعلی فرهاد به عرض میرسانم که تذکر کلمه بین اقوام خوب نیست، همیشه اقوام افغانستان... مخالف روحیه مجلس است.

ابراهیم مجددی: این مجلس برای آن بوجود آمده که ملت افغانستان به حیث ملت مسلمان تحت قیادت پادشاه افغانستان در حصه زبان... ما همه مسلمان هستیم. به همین حصه ماده سوم تمام مردم لویه جرگه اتفاق دارد، در اینجا کلماتیکه عصبیت را پیدا کند و سبب غلط فهمی شود، نباید بزبان آریم. در ماده ۳۵ وقتیکه به آنجا رسیدیم در مورد کلمه ملی بحث علمی شود. ملت افغانستان همه یکی است، حاجت این تعصبات و این چنین الفاظ نیست. (کلمه ملی ماده ۳۵ حذف شود).

مولوی غلام نبی صاحب کاموی: بحث در این زبان اینست که زبان افغانی و زبان دری زبانهای رسمی است. این گفته نمیشود که ملی است. ذکر کلمه ملی خوب نیست. این همه بحث در این ماده بیجای بود- به لغت قریشی قران را بنویسید.

سیرت یک غایه یکی وسیله: غایه ما اتحاد ملی است، ما همه یکی هستیم. زبان باعث جدایی نیست. در سوبس چهار زبان است.

رمضان شریفی جاغوری: در قسمت زبان بهتر است به آفرینش مراجعه شود. خالق خلق انسان علمه البیان خلق الانسان علمه الپشتو یا علمه الفارسی. نه گفته خداوند که خلق را بزبانهای مختلف آفریده، ما چرا از یک طرف گفته میشود، ما تعصب نداریم و با لفظ کل و جز استعمال میشود. اگر ما یک ملت باشیم پس چرا یکی کل باشد و یکی جزء این جمله که جزء تابع کل از مزخرفات قدیمی است. همه زبانهای افغانستان یکی است. فارسی پهلوی دری و پشتو معنای رسمی بودن، اگر این چنین تعبیر شود... درست است."

برگرفته از کتاب د ولس مل ژوند، نوشتنی حسن ولسمل، جلد

دوم، چاپی: ۱۳۸۹

بازی مرگبار...

خبرنگار: در صورت عدم ریسک، شما طرفدار این "کمک مخفی" بودید؟ آیا نمی خواستید با این عمل باعث تحریک شوروی و دخالت نظامی این کشور در افغانستان شوید؟

برژینسکی: مساله را خوب بیان نمی کنید. ما قصد نداشتیم روسها را به دخالت نظامی در افغانستان هل بدهیم. ولی این کمک های پنهانی ما به مخالفان، احتمال این دخالت را بالا می‌برد.

خبرنگار: وقتی شوروی‌ها دخالت امریکا در امور افغانستان و مبارزه با آن را برای توجیه ورود خود به این کشور مطرح کردند، هیچکس آن را باور نکرد. پس آنان حقیقت را می گفتند. آیا امروز تاسف نمی خورید؟

برژینسکی: تاسف! برای چه؟ این عملیات پنهانی ایده‌ی فوق‌العاده‌یی بود. روس‌ها در افغانستان به دام افتادند و شما از من می خواهید که تاسف بخورم. روزی که شوروی رسماً از مرزهای افغانستان گذشت، برای رئیس جمهور وقت، آقای کارتر یادداشتی فرستادم و متذکر شدم "حالا نوبت ماست که ویتنامی برای اتحاد شوروی ایجاد کنیم". در واقع مسکو برای ده سال درگیر جنگی شد که نمی توانست از آن پشتیبانی کامل به عمل آورد و در نهایت به تضعیف امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشی آن منجر شد.

خبرنگار: حتا از این هم متاسف نیستید که به بنیادگرایان

اسلامی از حیث سلاح و آموزش کمک کردید و بعدها آنان به تروریست تبدیل شدند؟

برژینسکی: از نگاه تاریخی چه چیز با ارزش تر است؟ طالبان یا فروپاشی اتحاد شوروی؟ عصبان چند مسلمان یا آزادی اروپای شرقی و پایان جنگ سرد؟" (۷)

اما ایالات متحد امریکا در جنگ کنونی علیه تروریزم با دشمنی درگیر است که خود زمانی یکی از پرورش دهندگان آن بود و در حال حاضر هم نمیتوان نفوذ استخباراتی سازمانهای امنیتی این کشور و برخی کشورهای دیگر غربی در میان گروه‌های تندرو اسلامی و یا سایه‌ی سنگین حضور آنها را بر سر بخشی از این گروه‌ها نادیده گرفت.

اگر تاریخچه‌ی همکاری سازمانهای جاسوسی کشورهای غربی با تندروان اسلامی را از گذشته تا کنون مرور کنیم، به خوبی روشن میشود که این سازمانها در بسیاری مواقع یار نزدیک اسلامیت‌ها بوده اند و هستند. همکاری این سازمان‌ها در اعزام تروریست‌های سلفی به سوریه در جنگ با رژیم بشار اسد که از پشتیبانی روسیه و ایران برخوردار است، نشان‌دهنده‌ی این عمق همکاری استراتژیک است. در افغانستان هم میشود رگه‌های این همکاری را دید. اینکه هوایماهای بی‌سرنشین امریکایی رهبران طالبان پاکستانی را در خاک این کشور مورد حمله قرار میدهند، اما در حالیکه سازمانهای جاسوسی غرب میدانند ملا عمر، رهبر طالبان افغانستان در پاکستان است، کاری به او ندارند، حکایت از بازی استخباراتی پیچیده‌یی دارد که هرگز نمیتوان آنرا ناشی از ناتوانی اطلاعاتی

"بسم تعالی

لا تزرو وزرۀ و زره اخری (قرانکریم)

پایگاه شهید سجادی مقیم خدیر:

بر عموم ملت شریف کورگه پوشیده نماند اینکه در شریعت اسلام هرکس در گرو اعمال خود میباشد و گناه کسی از کس دیگر پرسیده نمیشود. لذا ارباب محمد حسین هر گناهی داشت با پسران بزرگ خود به جزای شان رسیدند، اما زمان نام پسر کوچکش تسلیم اسلام گردیده وهیچ کس بدون موجب شرعی حق تعرض و توطئه بر شخص مذکور را ندارد و هر گونه تجاوز و جار و جنجال همراهی نامبرده خلاف مروت اسلامی است و شخص متجاوز مسوول خواهد شد.

سازمان‌های جاسوسی غرب دانست. دودیزگر: جنگ شوروی-امریکا در افغانستان نبرد دو امپراتوری بزرگ بر سر فرمانروایی دنیا بود؛ جنگی که در یکسوی آن اتحاد جمهوری‌های شوروی پیشین سنگر گرفته بود و در سوی دیگر، قدرت‌های غربی به رهبری ایالات متحد امریکا. تجاوز شوروی به افغانستان با خیزش توده‌یی روبرو شد و دولت دست نشانده شوروی در کابل که یکی از مستبدترین و منزوی‌ترین حکومت‌ها در تاریخ کشور بود، به سرکوب وحشیانه‌ی مخالفان سیاسی و مردم می پرداخت. نفرت و انزجار مردم نسبت به رژیم‌های وابسته به شوروی با گذشت هر روز افزایش می یافت و جنگ مردم افغانستان علیه شوروی از پشتیبانی گسترده‌ی جهانی برخوردار بود و مجاهدان به عنوان کسانی که ادعای دفاع از اسلام و تمامیت ارضی کشورشان در برابر تجاوز "کمونیزم" را داشتند، نه تنها که در میان مردم افغانستان محبوب بودند، بلکه در سطح جهانی نیز به خاطر ایستادگی‌شان در برابر شوروی پیشین، بزرگترین ابرقدرت دنیا در آن روزگار، ستایش میشدند. یعنی تمام امکانات و زمینه‌های داخلی و خارجی در افغانستان به سود بنیادگرایان اسلامی و زبان شوروی پیشین بود که سرانجام به شکست و فروپاشی این ابرقدرت منجر شد. اما تنظیم‌های جهادی پس از پیروزی در افغانستان فاجعه آفریدند و جنگ‌های خونین تنظیمی در کابل و سایر نقاط کشور، به زودی امید مردم به دولت اسلامی مجاهدین را از بین برد و به دنبال آن فاشیزم هار طالبانی محبوبیتی برای بنیادگرایان اسلامی بجا نگذاشت.

بعد خدمت آن برادر خاطر نشان میگردد که طبق فیصله‌ی شورای روحانیت مبارز تحت ریاست آقای استاد اکبری باید مناطق پنجاب، ورس، لعل و سرچنگل مثل دایکندی و شهرستان از لوث و جود امریکایی ها یعنی میران و اربابها بکلی پاک سازی گردد، و حاج آقای صادقی برابیم فرمودند که موضوع را برای آقای شریفی و قوماندان پایگاه شهید سبحانی بنگارید که هرچه زودتر و سریع داخل اقدام شده مجال ندهد که دشمنان خلق ها طرف پاکستان فرار کنند و اموال و دارایی شان حق پایگاه است در حصه زوجات و دختران شان چه طوریکه در مناطق دایکندی و شهرستان اجرا شده

جغرافیای صعب العبور و کوهستانی هزاره جات(هزارستان)، اولین ساحه‌ی وسیع اراضی بود که در جریان سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ از کنترل دولت خارج و به دست مردم قرار گرفت.

عکس العمل هزاره ها برای جانشینی نظام دولتی که به شکل شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان تبارز نمود، به دور از هر گونه مداخله از برون صورت گرفت. این حرکت که توسط اعیان آن جامعه راه اندازی شد، به زودی از برون آماج حملات تبلیغی و نظامی قرار گرفت. انگیزه اصلی برای جلب نیرو برای مخالفین شورای اتفاق را موضوع مالکیت ارضی و آب تشکیل میداد. در این میان جلب دهقانان برای پیشبرد مبارزه و حفظ منطقه در محوریت کار قرار داشت.

همین بدارید و هم علاوه نمود که موضع ما و شما ضد امریکایی است. اگر مناطق آزاد شده از وجود خان و ارباب پاک نگردد، گروه‌های پاکستان توسط اینان نفوذ میکند و از عملیات شما احسانی اطلاع پید نکند، افراد متعلقین مذکور که در پایگاه باشد نیز مطلع نشود، در حصه مناطق پنجاب و ورس شخص آقای استاد اکبری و منسوبین پایگاه های شان هدایت داده است. و سلام به امید پیروزی مستضعفین بر مستکبرین در راس امریکایی جهان خوار و متعلقین حکومت ولایت فقیه در افغانستان و سرتاسر جهان فقط امضای قوماندان عمومی پایگاه شهید محمودی.
تذکر: مکتوبهای ذکر شده در آرشیف دو هفته نامه‌ی صدای مردم موجود است.
ادامه دارد

گوناگون

۵ می ۲۰۱۴ میلادی

لانه‌سازی شبکه‌ی تروریستی القاعده در افغانستان و رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، زمینه را برای لشکرکشی ایالات متحد امریکا به افغانستان که از پشتیبانی بزرگ جهانی برخوردار بود، فراهم کرد. حالا پس از ۱۳ سال نبرد امریکا در افغانستان، ادامه‌ی حضور نیروهای امریکایی در کشور به هدف مبارزه با بقایای القاعده و گروه طالبان، پشتیبانی جهانی را با خود دارد و سوای پاکستان اکثریت کشورهای جهان به شمول روسیه و چین، نگران جدی پیامدهای احتمالی خروج کامل نیروهای امریکایی از افغانستان هستند.

دولت کابل از معدود دولت‌های افغانستان است که از پشتیبانی گسترده‌ی جهانی برخوردار میباشد، و در جنگ کنونی امریکا در افغانستان، طالبان منفورترین گروه در میان باشندگان کشور است و حمله‌های تروریستی این گروه علیه دولت کابل که بیشتر غیرنظامیان را هدف می‌گیرد، همچنان به نفرت و بیزاری مردم از این گروه می‌افزاید. انزجار مردم افغانستان از طالبان به حدی است که حتا وابستگی به امریکا را نسبت به برگشت حاکمیت فاشیستی این گروه ترجیح میدهند.

با این تحلیل، بسیار ساده‌انگاری خواهد بود که گفته شود، امریکا در جنگ با بنیادگرایی اسلامی شکست خواهد خورد و گورستان این ابرقدرت در افغانستان را اسلامیزم خواهد کند. هر قدرت بزرگ فراز و فرودی دارد که برخاسته از عوامل کلان اقتصادی و سیاسی است؛ اما این که مدعی شویم، بنیادگرایی اسلامی میتواند سبب نابودی سلطه‌ی جهانی امریکا شود، استدلال خیلی سطحی و خنده‌آور است.

ادامه دارد

فرهنگ سیاسی، اساس...

تساهل و مشارکت، زمینه‌ساز پیدایش و تحکیم نظام‌های دموکراتیک است. براین اساس، هر قدر جمعیت کشورها به سمت پذیرش بیشتر این ارزش‌ها برود، زمینه‌های مساعدتری برای دموکراسی حاصل می‌شود. باید یادآور شد که ما باید نگرشها، احساسات، ارزشها و ایده‌آل‌ها و ارزیابی‌های خود و نقشی را که در نظام سیاسی ایفا می‌کنیم، مشخص کنیم؛ همانطوری که در روز انتخابات با شرکت گسترده‌ی مان در انتخابات و انتخاب عقلانی برای ابراز عقیده، مشارکت در تعیین سرنوشت و توسعه‌ی فرهنگ سیاسی مدرن به پای صندوق‌های رای رفته و آن را به نفع نامزد مطلوب مان استفاده کردیم، همین طور باید بعد از انتخابات به ارزش ها، ایده‌آل‌ها و نگرش‌های دموکراتیک پای‌بند بوده و از آن پاسداری کنیم. اگر ما می‌خواهیم که فرهنگ سیاسی ما تقویت و استحکام یابد، نیاز است تا به کسب قدرت از طریق رقابت سالم در انتخابات، پاسخگویی حکومت، رعایت تمام حقوق و آزادی‌های فردی و مدنی و کثرت‌گرایی اعتقاد داشته و در عملکردهای مان بدان توجه کنیم. یعنی زمانی ما ادعای فرهنگ سیاسی مدرن را می‌توانیم که در تمام کنشهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی‌مان، تک تک ارزشهای دموکراتیک را به تمثیل بنشینیم. از سوی دیگر، نخبگان سیاسی و نامزدان ریاست جمهوری(که در تمام سخنرانی‌ها و منشورهای شان از حفظ و تحکیم نظام دموکراتیک سخن می‌رانند)، نه تنها در دوران انتخابات بلکه در تمام دوران حاکمیت‌شان بدان باورمند بوده و برای تحکیم هرچه بیشتر دموکراسی بکوشند. در غیر آن نه تنها دموکراسی نوپای افغانستان به باد فنا می‌رود، بلکه زمینه‌های ظهور دوباره‌ی دموکراسی در این سرزمین نیز خواهد خشکید. باید تاکید کنم که امروزه این کاندیدان که خود را بانی و حامی اصلی دموکراسی می‌پندارند، وقتی به قدرت رسیدند باید یادشان نرود که در اولین بیانیه‌ی شان به مردم افغانستان چه تعهد کرده بودند و فراموش نکنند که اگر آنان این سخنان را به زباله‌دانی تاریخ بسپارند، کسانی هستند که این تاریخ را بازگشایی، نقد و افشا سازند. یادشان نرود که نیروی عظیم انسانی‌یی که امروز حامی و پرچم‌دار آنان هستند و برای کسب قدرت به‌صورت مسالمت آمیز از طریق انتخابات می‌کوشند، آنان نیز این حرف‌ها را "گپ‌های مُثت" نخواهند پنداشت و مردم افغانستان در مقابل عملکردهای تک تک این دولتمردان به قضاوت خواهند نشست و آن را از زیر فلتر خرد سیاسی شان خواهند گذراند.

^[1] خبرنگار: در صورت عدم ریسک، شما طرفدار این "کمک

^[2] مخفی" بودید؟ آیا نمی خواستید با این عمل باعث



از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

۲ می ۲۰۱۴ میلادی

افزایش بحران بیکاری، خطر سازتر از جنگ

از روز جهانی کارگر در افغانستان در حالی بزرگداشت شد که این کشور همچنان با بحران فقر و بیکاری دست و پنجه نرم میکند و از ۱۰ میلیون نفر واجد شرایط کار ۴ میلیون نفر بیکار دارد. فقر روزافزون در میان خانواده‌های افغان سبب شده تا آنان کودکانشان را نیز روانه‌ی بازار کار کنند؛ کودکانی که بجای انجام کارهای شاقه باید درس بخوانند و از سهولت‌های اجتماعی یک زندگی آبرومندانه برخوردار شوند.

در محیط کار هم وضعیت مطلوب نیست و کارفرمایان با آنکه قانون کار افغانستان مسوولیت‌هایی را بر گردن آنان میگذارد، قانون خودساخته‌ی خودشان را دارند و کمترین حقوق و امتیاز را به کارگران قایل میشوند.

در بسیاری از کشورها، بیمه‌ی صحتی، مصوونیت شغلی، ایمنی محیط کار و برخی سهولت‌های دیگر از مسوولیت‌های لازمی کارفرمایان است و آنان مکلف به اجرای آن هستند؛ اما در افغانستان کارفرمایان با سرپیچی از قانون به هیچ یک از مسوولیت‌های یادشده پابند نیستند.

از آنجا که میزان فقر و بیکاری در افغانستان رو به افزایش است، کارگران مجبور میشوند تا در شرایط سخت و اسفناک، با کمترین حقوق و تسهیلات شغلی کار کنند. کارفرمایان با استفاده از این وضعیت، به میل خود از کارگران کار میکشند و سخت‌ترین قوانین را بر آنان تحمیل میکنند. وزارت کار و امور اجتماعی که مسوولیت رسیدگی به کارگران و وضعیت کار در کشور را به عهده دارد، متاسفانه تاکنون توجه جدی و کارسازی در این مورد نداشته و بیشتر نظارت‌گر خودسری‌های کارفرمایان بوده است.

نگرانی‌ها از وضعیت کارگران در افغانستان در حالی است که با گذشت هر سال خیل بزرگ بیکاران همچنان بزرگتر میشود و توازنی میان عرضه‌ی نیروی کار از سوی دانشگاه‌های کشور و تقاضای بازار کار وجود ندارد. سیستم آموزشی دانشگاه‌ها هم به شدت کهنه و غیرمعیاری است، و نمیتواند نیازمندی‌های بازار کار را فراهم کند. از این نظر، بخش بزرگی از نیروی کار تازه وارد فاقد ظرفیت کاری است و کارفرمایان از کشورهای دیگر کارگر استخدام میکنند، که این کار

زبان زیادی به اقتصاد کشور میزند؛ پولی که باید به جیب کارگر افغانی بریزد، به حساب کارگران کشورهای دیگر میرود.

کارگران افغانی‌یی که ظرفیت کار در داخل کشور را ندارند و یا فرصت‌های شغلی برای شان فراهم نمی‌شود، مجبور اند به کشورهای همسایه به ویژه ایران و پاکستان مهاجر شوند و شاقه‌ترین کارها را در این کشورها تحمل کنند. ایران و پاکستان بیشترین تعداد از کارگران افغانی را در خود جا داده اند، اما کارگران افغانی در این کشورها نه تنها از حقوق اولیه‌ی کارگری محروم اند، بلکه با تبعیض‌ها، فشارها و آزار و اذیت‌های گوناگون روبرو هستند.

دولت افغانستان که در سیزده سال گذشته بیشتر امکانات خود را وقف مدیریت بحران ناامنی کرده است، نتوانسته در مهار بیکاری و یا اشتغال‌زایی پایدار دستاوردهای چشم‌گیر داشته باشد. درحالی‌که تامین امنیت سراسری و دایمی، با انکشاف اقتصادی، ایجاد فرصت‌های شغلی درازمدت، کاهش بیکاری، سرمایه‌گذاری‌های کلان و وجود حکومت قوی که بتواند با فساد مبارزه‌ی جدی کند، پیوند تنگاتنگ دارد و نبود یکی وجود دیگری را نفی میکند.

دولت افغانستان برای مقابله‌ی دوامدار و جدی با بحران بیکاری، به تطبیق و راه‌اندازی برنامه‌های استراتژیک اشتغال‌زایی و کارسازی نیاز دارد؛ برنامه‌هایی که مقطعی و کوتاه‌مدت نباشد و بتواند مشکل بیکاری را در درازمدت حل کند. مدرنیزه‌کردن سیستم آموزشی دانشگاه‌ها هم کمک زیادی به حل این بحران میکند. به باور مرکز مطالعات صلح و توسعه، اگر دولت افغانستان از همین حالا برای حل بحران بیکاری گام‌های کلان و سازنده نبرداری، افزایش سرسام‌آور بیکاری در کنار جنگ و ناامنی، تهدید بزرگتری را پدید خواهد آورد که مقابله با آن بسیار پرهزینه خواهد بود.

نگاه اجمالی به ارتباطات و معاهدات زمامداران افغانی با دولت‌های غربی

بخش چهارم

توغل

چگونگی عقد قرارداد میان قدرت‌های بزرگ با زمامداران افغانی نشان می‌دهد که موقعیت استراتژیک این کشور برای کنترل سه معبر مهم ورود به شبه قاره و یا برای دسترسی به آسیای مرکزی از نظر جیوپولیتیک تا چه حدود مهم و قابل توجه است. این گذرگاه در چهار دهه‌ی اخیر نقش جدی تر به خود گرفته و همانکون به عمده ترین نقطه بحران زا در کره زمین مبدل گردیده است. تشویش روسها بعد از معاهده ۱۸۷۳ به بریتانیا در ساحه محدود حل گردید. اما

دغدغه‌ی انگلیسها در مورد کنترل سرحدات شمالی اش بویژه در ساحه پشتون نشین تا سال ۱۸۹۳ (امضای دیورند) همچنان باقی بود. معاهدات دیورند در سال ۱۹۸۳ آن نگرانی را در دو جهت پاسخ مثبت داده است. در گام نخست افغانستان بعد از آن معاهده، به عنوان کشور حایل در شمال هند بریتانوی و در سمت جنوب آسیایی مرکزی باعث اطمینان دو قدرت بزرگ غرض جلوگیری از تهاجم بسوی کشورهای شان گردیده و بازی بزرگ که نهایت هزینه بر بود به یکنوع دیپلماسی قابل اعتماد تر مبدل گردید. اما در جانب

دیگر جداسازی ملیت پشتون از همدیگر توسط این خط، عکس العمل منفی ملیت پشتون را ایجاد نمود که تا همانکون از آن بهره برداری توسط قدرتهای منطقوی ادامه دارد. اما مهم تر از همه بعد از موضوع عهدنامه ها، منازعه‌ی اساسی روی کنترل و اداره‌ی زمامداران این جغرافیا بوده است که به گمان نگارنده از سال ۱۸۹۳ تا سال ۱۸۷۳ امپراتوری بریتانیا و از سال ۱۸۷۳ تا سال های ۱۹۹۲ روسها برای تحت الحمایت قرار دادن زمامداران وقت موفق بودند. اما بعد از معاهده بن در سال ۲۰۰۱ بازی بزرگ به نفع ایالات متحده و متحدین جهانی آن چرخش نموده و تا لویه جرگه ۲۰۱۳ معاهده امنیتی میان ایالات متحده دولت کابل از آن جرگه تأیید بدست آورد. همچنان رهبری و مدیریت سیاسی این جغرافیا به نفع ایالات متحده و متحدین جهانی آن چرخش داشته است.

معاهده دیورند مشکل اساسی‌یی را که به وجود آورد، موضوع تقسیم ملیت پشتون در نواحی سرحدی متعلق به دو کشور همسایه بود که ادامه‌ی آن مشکل از قرن ۱۹ به قرن ۲۰ و از قرن ۲۰ هم‌اکنون به عنوان یک منازعه وارد قرن ۲۱ گردیده است. متاسفانه نه تنها پاکستان بلکه تا اکنون دولت‌ها در افغانستان هم نتوانسته که در جهت آرام سازی سرحدات حمایت واقعی این ملیت را با خود داشته باشند. این مشکل از همان آغاز تا هم‌اکنون منبع اصلی اصطکاک و چالش میان کابل و دهلی و یا کراچی و اسلام آباد بوده و بهانه‌یی گردیده تا موضوع ملی این کشور همواره به عنوان ابزار مداخله برای کشورهای ذیدخل مورد بهره برداری قرار گیرد. امابعد از مرگ مشکوک امیر عبدالرحمان و امارت فرزندان حبیب الله، افغانستان در...